**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

خدمت شما عرض كنم به ذهن رسيد كه **به بعضي از فرازهاي دعاهاي مربوط به ذی‌الحجه توجّهي كنيم**؛ هم از اين باب كه يك مقدار اين مطالب و اين معارف براي ما زنده‌تر شود و هم از اين باب كه همان طور كه قبلاً هم گفته شد ببينیم آن چه كه در درون ماست همان است كه در زبان معصوم هم جاري است و همان است كه دين به ما گفته و همان است كه به ما سفارش کرده‌اند كه دنبال آن باشيم. در دهه‎ی اول ذی‌الحجه خدمت دوستان عرض شد از اين نمازي كه هست ان‌شاءالله غافل نباشيد و هم‎چنین آن دعايي كه از روز اول، تا عصر روز عرفه، در عقبِ نماز صبح و پيش از مغرب خوانده می‌شود.

در ادامه‎ی اين اعمال، در **عملِ چهارم، بخشي از دعايي است كه حضرت جبرئيل از طرف خداي متعال براي حضرت عيسي علیهماالسلام هديه آورده است**. اين را نمی‌خواهم بگويم دوستان در برنامه‌هایشان قرار دهند، فقط از بخشي از توجّهات، می‌خواهم ان‌شاءالله بهره‌مند شويد. از فراز آخر شروع می‌کنیم. در فراز آخر این‌طور واردشده كه **«حَسبِيَ الله و كَفي.»** در آن آيه‎ی شريفه هم داريم «ألَيسَ اللهُ بِكافٍ عَبدَه؟» آيا خدا كافيِ بنده‌اش نيست؟ اين «حسبي الله» هم در بيانات زياد است، كه **خدا مرا بس است. اگر خاطرتان باشد در آن آغاز ما گفتيم همه‎ی آن چه كه ما می‌خواهیم و ميل داريم در يك جا جمع باشد، آن جايي كه این‌ها جمع هستند را «خدا» نام می‌گذارند. در عربي می‌گویند «الله» ما با همه‎ی وجود، دنبال او هستيم و اگر این‌چنین هست كه او همه چيز را يك جا دارد، آيا می‌شود گفت «حسبي» يا نمی‌شود بگوييم؟**

حالا ببينيد در فرازهاي قبل از آن چه بوده است: «لَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمد، بِيَدِهِ الخَير و هُوَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدير» از آنِ اوست مُلك، به‌دست اوست خير، بر هر چيزي تواناست. اين توجه را بكنيم كه اگر يك این‌چنین حقيقتي باشد، يعني ما باورمان بشود كه يك این‌چنین حقيقتي هست كه همه چيز به‌دست اوست و بر همه چيز هم تواناست، اصلاً خودِ اين براي انسان آرام‌بخش است. بنده يك جايي گفته‌ام اگر اين مطالب فقط خيال هم باشد خيالِ خوبي است. شما دو آدم را فرض كنيد و فرض كنيد –نعوذبالله- همه‌اش همين دنياست؛ منتها يكي می‌گوید همه‌اش همين دنياست و يكي خيال كرده كه چيز ديگري هم هست. كدام يك بهتر زندگي می‌کند؟ اگر واقعيت هم نداشته باشد خيالش هم زندگي‎ساز است و آرامش می‌آورد. در خارج كه هر دو تلاش‌ها را می‌کنند. اگر در خارج يك حقيقتي باشد كه «خوبي» دستِ او باشد. **دقت كنيد! «بِيَدِهِ الخَير و هُوَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدير» و بر همه‎چيز هم تواناست، «يُحيي و يُميت» زنده می‌کند و مي‎میراند، «و هُوَ حَيًّ لا يَموت» خودش هم زنده‎اي‎ست كه نمی‌میرد و هميشه پا برجاست. آن وقت در مورد يك این‌چنین كسي، يك این‌چنین حقيقتي، می‌توان گفت «حَسبي»؟**

به تعبيري گاهي می‌فرمایند «حَسبي مَن هُوَ حَسبي» بس است آن كسي كه براي من بس است. مثل اين است كه می‌گوییم جان من است آن كسي كه جان من است. ولي فريب اسم‌ها را هم نخوريم، آن كسي كه بسِ ماست براي ما بس است، نه آن كسي كه فكر می‌کنیم براي ما بس است. مثل این كه آب است که تشنگي را بر طرف می‌کند نه آن چه كه فكر می‌کنیم تشنگي را بر طرف می‌کند. خب يك این‌چنین حقيقتي را می‌توان گفت: «حَسبِيَ الله و كَفي» بس است خدا مرا و كفايت می‌کند. با او من به چيز ديگر هم نياز ندارم، چون همه چيز با اوست. همه چيز در اختيار اوست؛ به‌خصوص اگر هستي را از بالا نگاه كنيم، از بالا همه چيز خير است و همه چيز به‌دست اوست.

**«سَمِعَ اللهُ لِمَن دَعا» يك ويژگيِ او هم اين است كه هر كس او را بخواند، او می‌شنود. خودِ اين مطلب خيلي آرامش‌بخش است كه آدم بداند هميشه يك گوش شنوايي، هست.** چقدر مردم ناله می‌کنند و می‌گویند صدايمان به جايي نمی‌رسد و گوش شنوايي نيست. اين گوش شنوا، خودش مسئله‎ی بسيار مهمي است. كاري هم كه نكند [لااقل] يك گوش شنوايي باشد.

**«لَيسَ وَراءَ الله مُنتَهي» وراي خدا، بعد از خدا، منتها و پايان و چيز ديگري نيست.** يكي از آن فرازهايي كه مرا بيشتر وادار كرد كه از اين دعاها بخوانم همين بود. **ببينيد! خداي متعال آن حقيقتي است كه پايانِ خودش است. «پايان» نه به معناي تمام شدن، بلكه به معناي اين كه او همه چيز هست و فراتر از او نمی‌شود چيزي را تصور كرد. حالا عكسِ اين را در درون ما نگاه كنيد، در درون ما عكس اين افتاده، يعني ما هم به دنبال آخر و پايان كار هستيم. نه اين كه به دنبالِ نيستي هستيم، دنبال پايان كار هستيم، يعني آن آخرِ آخرِ مطلب. به كمتر از آن راضي نمی‌شویم. تسليم شدن با راضي شدن دو مطلب است.** خودمان را ناچار ببينيم و بگوييم به‎جهنّم كه به معناي راضی شدن نيست؛ مثل اين كه براي كسي 10 سال زندان حكم می‌کنند، بعد زن و بچه‌اش می‌آیند، [او به آن‎ها] می‌گوید: خانم! خودتان يك طور بسازيد، ان‌شاءالله می‌گذرد. اين كه راضی شدن نيست، اين ناچاري است. از سَرِ ناتواني تسليم شده است. حضرت در اين جا می‌فرماید: «لَيسَ وَراءَ الله مُنتَهي» پس از خدا منتهايي نيست، خودِ خدا منتهاست.

**لذا همه‎ی تلاش‌ها و کوشش‌ها و پویش‌ها و هر چه می‌خواهید را رديف كنيد، به خدا می‌رسد. آن جا همه‎چيز پايان می‌پذیرد و به يك معنا يك پارچه می‌شود.** مثل این كه همه‎ی رودخانه‌ها و آب‌هایی كه جاري هست به دريا و اقيانوس می‌رسد، نه اين كه آن جا همه‎چيز نابود می‌شود، بلكه آن جا همه‎چيز يك پارچه می‌شود؛ و هيچ اقيانوسي هم با رسيدنِ رودخانه‌ها بالا و پايين نمی‌شود. زمان كودكي كه ما كنار رودخانه می‌رفتیم خوانده بوديم كه این‌ها به دريا می‌رسد، می‌گفتیم چطور دريا پُر نمی‌شود؟ ما دريا را از حوض خودمان خيلي بزرگ‌تر گرفته بوديم! نه، خودِ آن جا منتها و بينهايت است؛ كه هر عددي در بينهايت، محو می‌شود. تا عدد هست در مقابلِ بينهايت هيچ است.

**آن وقت چون «لَيسَ وَراءَ الله مُنتَهي» می‌گوییم «حَسبي» او كافي است و مرا بس است. اگر من به آن جا برسم چيزي ديگر نمی‌خواهم؛** لذا اين که ما گاهي سؤال می‌کنیم كه بعد از آن چه می‌شود؟ ديگر بعدي نيست. اين سؤال تا جايي جا دارد كه بعدي در كار باشد. بله هر جا بعدي تصور شود ما آن را هم می‌خواهیم. ولي وقتي كه بعدي در كار نيست و ما به خودِ بينهايت متصل شويم ديگر چيزي فراتر از آن نيست كه ما بخواهیم؛ لذا دقت كنيم كه گاهي وقت‌ها ذهن، ما را بازي می‌دهد. نبايد فريب بخوريم. فريبِ بازيِ ذهن و خيال و وهم را نخوريم. مطلب را همین‌طور كه هست ببينيم.

**«أَشْهَدُ لِلَّهِ‏ بِمَا دَعَا» شهادت می‌دهم براي خدا، به آن چه خدا دعوت كرده. يعني من از پيش خودم چيزي نمی‌گذارم، خدا را همان طور كه خودش معرفي كرده بايد بشناسيم؛** البته در درون فطرت ما هم مجملاً همان طور نهفته است منتها در بيان وقتي كه می‌خواهیم توصيف كنيم معلوم نيست كه از عهده‎ی كار بر بياييم، لذا ما نبايد در جزئياتِ توصيفِ خدا ورود كنيم.

**«وَ أَنَّهُ بَرِي‏ءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأ» اين هم فراز بسيار ارزشمندي است. حضرت می‌فرمایند (جناب جبرئيل): يك این‌چنین حقيقتي، بَرِيء و بيزار است از كسي كه از او بيزاري بجويد. يعني او كه آفريدگار و پروردگار ماست، ما را هم، هم‌رنگِ خودش آفريده، اين جا فقط يك گير هست كه اگر كسي از اين سَر، كار را خراب بكند، كار خراب می‌شود. اگر كسي از اين سمت، ناسازگاري بكند، ناسازگاري درست می‌شود. از اين سمت دوري بتراشد، دوري درست می‌شود. از اين سمت بيزاري بكند، بيزاري درست می‌شود.** او بَرِي‏ءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأ. تَبَرَّأ از چه بابي است؟ تَفَعُّل، [یعنی] دوري بجويي. او از تو دور است؟ خب معلوم است که نزديك است، «هُوَ مَعَكُم أينَما كُنتُم» ولي اگر من از او دوري جُستم، از من دور خواهد بود.

**خب من چگونه از او دوري می‌جویم؟ در عالَم آفرينش كه من کاره‌ای نيستم.** يعني من با رگ و پيوند كه نمی‌توانم كاري اين جا بكنم. اين تَبَرُّي كه ممكن است ما دچارش شويم چيست؟ **اين همان است كه ما در توجّهات، شناخت‌ها و باورهایمان به اين وهم و خيال بيفتيم كه از او خودمان را دور نگه‌داریم؛** اگر این‌طور شد خودمان را از او دور می‌یابیم. بلكه ممكن است آن قدر او را دور بيابيم كه اصلاً منكرش شويم و بگوییم نيست و اصلاً نشانه‌ای از او نيست؛ و الّا او نزديك است. **آن وقت همه‎ی آن مسائلي كه در بابِ عالَم تهذيب و خودسازي گفته می‌شود، براي اين است كه انسان از اين تبرّي فاصله بگيرد؛ يعني از اين كه خودش را در عالم وهم و خيال به دوري انداخته، بيرون بیايد، كه اگر بيرون بيايد می‌بیند كه آن حقيقت نزديك است.** نزديك بوده، نزديك هست و نزديك خواهد بود؛ اما ما انسانيم و انسان تا توجه نكند و نشناسد، دور يا نزديك برايش فرقي نمی‌کند.

دوري و نزديكي از مادر، در بی‌قراریِ يك بچه فرقي نمی‌کند، مهم اين است كه بداند كنارِ مادر است و توجه كند كه كنار مادر است. اگر توجه كرد و شناخت كه كنار مادر هست، در اين جهات بهره‌مند می‌شود اما اگر نشناخت و توجه نكرد، به‌صرف اين كه مادر در كنار او هست او آرامش نمی‎یابد؛ لذا گفته می‌شود **ما بايد دنيايمان را آن طور كه شريعت گفته سروسامان دهيم، كه عرض هم شد حداقلش اين است كه ما به واجبات و ضروریاتمان بپردازيم و خودمان را از گناهان و محرمات حفظ كنيم، چون گناه يك طور تبرّي است يعني يك طور بيزاري از خدا است نعوذبالله، خب به همین میزان خدا از من دور و بيزار می‌شود.** در اين بند می‌گوید، حسبي، تمام شد.

**«أنَّ لله الآخِرَة و الأولي» آخرت و دنيا از آن خداست. این‌ها از آن خداست، اگر كسي از خودِ خدا تبرّي و بيزاري جست و خودش را دور نگه داشت و نپذيرفت و همراهي نكرد، دنيا و آخرت از آن خداست و همين دنيا هم با او سر ناسازگاري می‌گیرد. چون دنيا كه مثل او بيزار از آفريدگار خودش نيست، همين دنيا با او ناسازگاري می‌کند؛ كه در روايت هم داريم دنيا او را خسته و ناكام و زمین‌گیر می‌کند.** روي اين حساب اگر ما دنيايمان را آن طور كه خداي متعال می‎گوید (همان خدایی که آگاه است)، سروسامان دهيم، خود اين دنيا به معناي واقعي به خدمت انسان در می‌آید. اين كه داريم در دوران ولی‌عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف زمين نهفته‌هایش را بيرون می‌ریزد، چرا اين كار را می‌کند؟ خب اين بشري كه الآن روي كره‎ی زمين است، چون در مسيرِ آفريدگارِ آن نيست، اين كره‎ی زمين دريغ و ناسازگاري می‌کند، بشر بايد جان بكَنَد تا چيزي از اين بيرون بكشد؛ ولي در آن موقع، چون بشر دارد بندگي خدا را روي زمين می‌کند، اين زمين آن چه را كه نهفته دارد و شايد ما خيلي از آن را ندانيم، بيرون می‌ریزد، كاري جز اين ندارد. «أنَّ لله الآخِرَة و الأولي» از آن خداست آخرت و دنيا.

لذا اگر اين بنده هم بنده‎ی خدا شد، از تبرّي بيرون رفت و خودش را از خدا فاصله نداد، آن وقت اين زمين هم با او هماهنگ است ديگر. در قرآن هم گفته كه شما این‌طور باشيد ما آسمان را پي‎درپي بر شما می‌باریم. اگر بر انسان پي‎درپي و به‎وقت باران ببارد، ديگر لازم هست يك وزارت كشاورزي با اين عرض و طول راه بيندازند كه آبياري را تحت‎فشار و قطره‌ای كند و سد بسازد و ...؟ و بعد هم مدام باران نیاید؟ سد بساز، اما اگر باران بخواهد، نمی‌آید؛ در روايت هم داريم، اگر قرار باشد عذاب بكند، باراني كه می‌آید كم نمی‌شود، اين باران را خداي متعال می‌برد در بیابان‌ها و دره‌ها می‌ریزد. حالا ما اين جا سد بسازيم و شبكه راه بيندازيم. در آن وقت خداي متعال ديگر ما را براي اين چيزها به زحمت نمی‌اندازد. باران به موقع می‌آید و به موقع هم بند می‌شود؛ اگرچه چیزهای عجیب‌تر از اين در بعضي از روايات داريم، در برخي از روايات داريم كه ممكن است يك درخت چند نوع ميوه بدهد.

* سؤال: [نامفهوم]
* همه‎ی این‌ها از آن می‌آید ديگر، يعني اگر بينِ كسي با خدا به هم خورد، ممكن است عقابش هم بكند. درست متوجه شدم؟
* سؤال: [نامفهوم]
* منتها قابل‌برگشت است؛ يعني اين بنده اگر راه را عوض كرد، توجه كرد، باور كرد و با خدا ساخت، در واقع مثل بقيه‎ی آفریده‌ها حقيقت و واقعيت را پذيرفت، ورق برمی‌گردد. «إن عُدتُم عُدنا» برگرديد ما هم برمی‌گردیم. اگر اين طرف برگرديد ما هم برمی‌گردیم، آن طرف هم برگرديد، برمی‌گردیم، مطلب از اين سَر است. **آن وقت خودِ اين يك مطلبي است كه اگر يك كسي خدا را نعوذبالله خيلي دور می‌بیند و بلكه اصلاً منكر می‌شود تعجب نكنيم؛ آن جا استدلال عقلي هم معلوم نيست بتواند كار را به بار بنشاند، او اول بايد حالِ خودش را اصلاح بكند؛ لذا شما نماز می‌خوانید، يك مدت مراقب نماز هستيد، بعد می‌بینید درباره‎ی خداي متعال دریافت‌هایتان متفاوت هست.** در خيابان يك مدت مواظب نيستيد، حالا هر كس به حساب خودش، يك گناهاني براي انسان پيش می‌آید، اين گناهان كه پيش می‌آید یواش‌یواش می‌بیند آن دریافت‌ها ديگر نيست، مطلبِ روشني بود ولي الآن می‌بیند همه‌اش شك و ترديد است، و نااميدي و چرا این‌طور شد و چرا آن طور شد؛ لذا آن چه كه در دنيا به ما گفته می‌شود از اين باب است كه ما مدام ناسازگاری‌هایمان را با خدا كم بكنيم.
* سؤال: [نامفهوم]
* **خدا برخي را به نيرنگ خودش گرفتار می‌کند، «و مَكَروا و مَكَر الله» شما همين الآن عالَم كفر را اگر ببينيد، آن‌ها بيشتر خون به دل هستند تا ما. حالا مثلاً من و شما به خودمان كه نگاه می‌کنیم در شبانه‌روز چقدر از حمله‎ی اسرائيل ترس داريم؟ يادمان می‌افتد اصلاً؟! وقتي يادمان می‌افتد می‌خندیم يا می‌ترسیم؟! چطور هستيم؟ ولي اسرائيل از حمله‎ی ما و حزب‌الله چي؟** لذا معلوم است این‌ها چقدر پریشان‌اند. منتها ما هم فقط به كشاورزيِ اسرائيل توجه می‌کنیم يا مثلاً شهرک‌سازی‌ها كه عجب آن‌ها چه می‌سازند، و مسكن مهر ما چه می‌سازد!

نه، كلّ واقعيت را اگر ببينيم این‌طور نيست؛ بعد می‌بینیم ما در يك خانه‌ای كه ممكن است روي سرمان خراب شود راحت گرفته‌ایم و خوابیده‌ایم، واقعاً راحت خوابیده‌ایم، او در يك زيرزمين بتن‌آرمه‎ی فلان، راحت نخوابيده است. همين مسئولينِ آن‌ها را ببينيد چقدر زجر می‌کشند. خب واقعاً من ‎يكي كه زندگيِ این‌طوري را نمی‌خواهم، تعارف كه نيست. این‌ها همه، روي هم، مكرِ خداي متعال است. این‌ها صبح تا شب دارند می‌دوند و می‌کُشند و جنگ و كشتار و فلان، همه‌اش هم همين است، یعنی می‌جنگند كه فلان، و دوباره می‌جنگند ... روزگار خوشي ندارند؛ برخي آدم‌های سالمشان خب چرا، بالأخره فرض كنيد برخي غم بشريت را دارند، او همين مقدار در عالم انسانيت دارد حركت می‌کند، به همين مقدار هم او آرامشي می‌بیند و بهره‌ای می‌برد و محبتي به سمتش می‌آید. اين كه عالم انسانيت است، عالم كفر كه نيست. اين مطلبِ اولِ شما.

در مورد بعدي ببينيد ماها كه علم غيب نداريم، به طور مشخص نمی‌توانیم روي يك مطلب انگشت بگذاريم و بگوييم اين مثلاً آزمايش، و اين‎یکی بلا و گرفتاري است. **در يك نگاه كلي می‌دانیم كه در راستاي آزمایش‌ها خداي متعال براي يك مؤمن آزمایش‌هایی پيش می‌آورد كه او را پيش ببرد. در همين نگاه هم باز می‌دانیم كه خداي متعال در برابر بعضي از گناه‌ها او را گرفتار می‌کند تا در اين جا پاك شود.** حالا در مورد مشخص هر دو تا را احتمال می‌دهیم و هر دو تا هم می‌توانند هر دو كار را بكنند. يعني اين پيشامد، هم آزمايش است نسبت به آينده، و هم گرفتاري و پاک‌کننده است نسبت به گذشته؛ لذا ما هر دو كار را هم می‌کنیم، هم توفيق می‌خواهیم كه در اين آزمايش سربلند باشيم، و هم استغفار. لازم نيست كه در قضيه گير كنيم كه كدام يك در اين جاست.

**آن وقت براي ماها اگر در چارچوب‌ها داريم پيش می‌رویم و يك راهِ منطقي و معقولِ مطابقِ عقل و دين پیش‌گرفته‌ایم، ديگر قاعدتاً آن چه پيش می‌آید در مسير رشد ماست؛ اين خودش ميزان است. يعني** اگر كسي، به اندازه‎ی خودش، حواسش هست که اين دنيايي كه در اختيارش هست را بر اساس انجام واجبات و ضروريات و این‌ها بنا بكند و خودش را از آن چه كه حرام و زشتي است دور نگه دارد، اين چارچوب، چارچوبِ درستي است. ممكن است در يك موردي جا بماند اما اين نشان می‌دهد آن چه كه پيش می‌آید از سختی‌ها و گرفتاری‌ها، براي پيشرفت است و نبايد نگران باشد؛ كما اين كه خوشی‌هایش هم همين است، آن جا هم از همين باب است و نبايد سر گرم آن شود.

**يعني يك خوشي‎ای كه می‌دهند براي اين است كه من بچشم تا به بهتر از آن ميل پيدا كنم، نه اين كه سرگرم آن شوم؛ و آن سختي را هم كه می‌دهند براي همين است كه فشاري به من بيايد و از اين طرف بروم، چون اگر به انسان فشار نياورند همين جا می‌ماند**، چون اين جا دل خوشي دارد ديگر، همین جا می‌ماند. نه از جهتِ تكوينی‎اش، چون از جهت تكويني كه به اجبار او را می‌برند، بلكه از جهت باطني و دل‎بستگی‌ها گرفتارِ اين جا می‌شود. بچه‌ای را كه به مدرسه می‌فرستیم هم تشويقش می‌کنیم و هم گاهي يواشكي تهديدش می‌کنیم. اين از اين طرف هل می‌دهد و آن از آن طرف می‌کشاند.

حالا ببينيد در اين **دعايي كه گفته شد دوستان بعد از نماز صبح داشته باشند**، آن جا ببينيم ما با خداي متعال چگونه گفت‎وگو می‌کنیم. در يكي از فرازها عرض می‌کنیم **«أللّهمّ إنّی أسئَلُكَ يا أرحَمَ الرّاحِمين» خدايا من درخواست می‌کنم از تو، زود به خودمان توجه می‌دهیم يا ارحم الراحمين، يك وقت شيطان نيايد و بگويد خب مگر درخواست بكني او جواب می‌دهد؟ نه او ارحم الراحمين است، «أن تُصَلِّيَ عَلي مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد»** كه در آن بحث‌ها گذرانديم كه بالأخره بين ما و خداي متعال كساني قرارگرفته‌اند، به اين بزرگواران توجه داريم كه بالأخره اين يك واقعيت و حقيقت است. ما نپذيريم محروم می‌شویم؛ **«و أن تَهَبَ لَنا فيهَا الرِّضا» كه در اين روزها به ما رضایت‌مندی را مرحمت كني، «إنَّكَ سَميعُ الدُّعا» تو شنواي دعا هستي.** اين دعاهايي هم كه اين جا گفته می‌شود يعني همان خواندن‌ها، نه دعاي به معناي عرض حاجت.

**«و لا تَحرِمنا خَيرَ ما تُنزِلُ فيها مِن السَّماء» درخواست را نگاه كنيد! محروم مكن ما را از چي؟ چرا آدم مطلب را كم بگيرد؟ اگر من به تصورات خودم بخواهم رجوع بكنم حتماً كم می‌گیرم؛ لذا حرف در دهان ما گذاشته‌اند و گفته‌اند بگوييد بهترين چيزي كه در اين روزها از آسمان پايين می‌آید؛ هر چه هست. از آن بهترين مرا محروم مكن.** خب اگر از آن بهترين محروم نكنند از اين پایین‌تر كه ديگر محروم نمی‌کنند. بهترین چيزي كه فرود می‌آوری مرا از آن محروم نكن.

**اين همان حرف دل ما نيست؟ ما به دلمان كه رجوع می‌کنیم می‌بینیم بهترين چيز را می‌خواهیم. شما بگوييد بهترين چيز همان چيزي است كه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دادند؛ خب خودشان در دهان ما گذاشته‌اند بگوييد همان را می‌خواهیم. خب اگر اين رسيدني نيست براي چه گفته‌اند بگوييد؟** سَربه‎سَرِ ما می‌گذارند؟!

**منتها، «و طَهِّرنا مِن الذُّنوب» خدايا مرا از همه گناهان پاك كن. می‌فهمد كه اگر بهترين چيزها را می‌خواهد با گناه و آلودگي جمع نمی‌شود. مشكل ما اين طرف است، گناه و آلودگي داريم كه بهره‌مند نمی‌شویم نه اين كه نمی‌شود بهره‌مند شويم.** شيطان می‌آید و اين طرف را تاريك می‌کند و مدام به ما القا می‌کند كه از اين طرف نمی‌شود، درحالی‌که آن جا پايين آوردن است و فرود آوردن كاري ندارد. از اين طرف وقتي كه من به پاكي نرسیده‌ام و پذيرا نيستم، نمی‎شود. لذا بلافاصله بعدش عرض می‌کنیم «و طَهِّرنا مِن الذُّنوب يا عَلّامَ الغُيوب» باز در گناهان هم نمی‌آییم از خودمان خط و نشان بكشيم، می‌گوییم تو خودت آگاه به آن غیب‌ها و نهان‌ها هستي و تو می‌دانی آلودگي من چيست.

يك نکته‌ای را می‌خواهم خدمت شما عرض كنم، وقتي كه می‌گوییم طهرنا من الذنوب، از گناهان ما را پاك بكن، اين به اين معناست كه **گناه براي انسان چيست؟ آلودگي است. اصلاً چيزي را ما گناه می‌گوییم كه آلودگي باشد. اگر يك روز روشن شود اين مطلب اصلاً براي انسان آلودگي ندارد، ديگر گناه به حساب نمی‌آید.** آن چيزي كه آلودگي هست، انسان تا آن جا که می‌شود بايد به آن آلوده نشود، اگر آلوده شد بايد پاك شود. خب اين حرف دل ماست ديگر! در مسائل جسماني هم همین‌طور است؛ **«و أوجِب لَنا فيها دارَالخُلود» و در اين روزها آن دار، و خانه‎ی جاودان را برای ما واجب كن.** اين هم حرف دل ماست، ما جاودانگي می‌خواهیم، ما به اين کم‌ها راضي نيستيم.

يك فرازي دارد آن را هم بگويم و تمام كنم. در ادامه عرض می‌کنیم **«أللّهمّ صَلِّ عَلي مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد، و لا تَترُك فيها لَنا ذَنباً إلّا غَفَرتَه» هيچ گناهي نباشد الّا اين كه آن را بیامرزي؛** چون اگر نيامرزي به همان مقدار محروم می‌شویم؛ **«و لا هَمّاً إلّا فَرَّجتَه» و هيچ همّي و اندوهي نباشد الّا اين كه آن را به گشايش برساني. آينده و افقي كه اين جا تصوير می‌شود را دقت بفرماييد، كه هيچ آلودگي‎ای نيست و هيچ غم و اندوهي نيست؛ «و لا دَيناً إلّا قَضَيتَه» و هيچ بدهكاري‎ای در آن جا نيست؛ «و لَا غَائِباً إلّا أدَّيتَه‏» هيچ غائب و پنهان و دور از دسترسي نيست، همه با هم هستند در آن جا؛ «و لَا حَاجَةً مِن حَوَائِجِ الدنيا وَ الآخِرَةِ إلّا سَهَّلتَها وَ يَسَّرتَهاْ» و هيچ نيازي از نيازهاي دنيا و آخرت نباشد جز اين كه آن را تسهيل و آسان كردي.**

**خاطرتان هست كه من می‌گفتم نيازهايي كه ما داريم، هر كسي مقابلِ آن ايستاد او را كنار بزنيد؟ هر ديني می‌خواهد مقابل نيازهاي ما بایستد بايد آن را كنار بزنيم. چه نيازهاي دنياييِ ما باشد و چه نيازهاي اخروي ما، فرقي نمی‌کند. خود معصوم دارد اين را می‌خواهد؛ كه هيچ نيازي از نيازهاي دنيا و آخرت ما نباشد جز اين كه آن را بر آورده كني. این‌ها آفرينشِ ماست؛** يعني اين دايره را به اين گستردگي ببينيد. می‌گوییم نكره در سياق نفي است و لذا آن را ترجمه می‌کنیم «هيچ». كه یعنی هیچ‌چیزی نمی‌ماند ديگر. اين [که این آینده] واقعيت دارد يا نه، به كنار؛ ولي اين آینده‌ای كه اين جا ترسيم می‌شود را دقت بفرماييد، **ديگر كسي را می‌توانید بياوريد كه آینده‌ای روشن‌تر از اين براي ماها و تک‌تک بشر تصوير كند؟ واقعاً روشن‌تر از اين نمی‌شود تصوير كرد؛** كه تمام نيازها در يك آینده‌ای برآورده شود. بعد دو جمله می‌فرماید دل ما هم آرام بگيرد: **«إنَّكَ عَلى‏ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ. اللّهُمَّ يَا عَالِمَ الخَفيّات»‏ به هر چيزي توانايي، عالم الخفيات هم هستي**، و نگران اين نيستم كه نتواني يا نداني. ما تنگناهايمان از همین‌هاست ديگر؛ يا نمی‌دانیم يا نمی‌توانیم. لذا به ذهن رسيد كه از طریقِ اين دعاها به اين مطلب توجه بكنيم كه خداي متعال این‌چنین است و آینده‌ای كه براي ما تصوير شده این‌طور است؛ منتها مانعي كه ما داريم اين است كه خودمان را از خدا دور می‌گیریم، يا در عملْ خودمان را با گناه و آلودگي گرفتار می‌کنیم، آن وقت به همان تناسب محروم می‌شویم، به هر مقدار آلوده باشيم به همان مقدار محروم می‌شویم. اين هم نشان می‌دهد كه آينده کلاً باز است، این ماییم که به آينده نمی‌رویم، نه اين كه آينده بسته است؛ لذا قرآن هم می‌فرماید «أخلَدَ إلَي الأرض» او بود که در زمين فرورفت، او بود که به آينده نيامد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**